



از تلوین بندک تا تمکین عشق

فرانری انر نرنډگانی عامر بنو وار و د عوئگر مصع

حضرت مولانا اجمل کمالی

و تنی چند انر اولاد و احاد

مؤلف:

فتح خالدي (مولانای)

سرشناسه	: خالدي، فاتح ۱۳۶۳
عنوان قراردادى	: از تلوين سلوك تا تمكين عشق
عنوان و نام پديدآورنده	: از تلوين سلوك تا تمكين عشق، فاتح خالدي (مولاناى)
مشخصات نشر	: سنندج، آراس، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهرى	: ۲۰۶ صفحه
شابك	: ۹-۸۱-۶۸۴۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعيت فهرست نويى	: فيبا
موضوع	: كمانگر، احمد ۱۲۰۰-۲۷۸ اق- سرگذشتنامه
رده بندي شنگر	: ۱۳۹۳ خ ۲/۲۴/ك B&P
رده بندي ديگر	: ۲۹۷/۸۸۷
شماره كتابخانه ملي	: ۳۴۴۵۸۸۱



آراس كتابخانه

از تلوين ساك تا تمكين عشق

مؤلف: فاتح خالدي (مولاناى)

صفحه آرا: حسين نويى

ناشر: آراس

تيراژ: ۳۰۰۰ جلد

قيمت: ۸۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول- بهار ۹۳

شابك: ۹-۸۱-۶۸۴۰-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: سنندج - پاساژ عزتى - انتشارات آراس

ايميل: arasbooks۷۳@gmail.com

تلفن: ۰۹۱۸۸۷۰۵۶۱۲ - ۰۸۷۹۲۲۲۸۳۴۱

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار.....
۱۳	مقدمه‌ی مؤلف.....
۳۳	فصل اول.....
۳۳	مولانا احمد از تولد تا رسیدن به درجه‌ی افتا.....
۳۶	مسافرت به کردستان عراق.....
۳۸	آغا تحولات روحیه.....
۴۰	پایان تحصیلات.....
۵۱	بازگشت به زادگاه.....
۵۴	امامت جماعت، تأسیس مدرسه و آغاز تدریس.....
۵۶	مولانا احمد مصلح و دعوت‌گری افغان.....
۶۱	سفر به شام.....
۶۲	بازگشت به کوله‌ساری.....
۶۴	آغاز اذیت و آزار علیه مولانا احمد.....
۶۸	هجرت، راه حلی مبارک برای جلوگیری از ایجاد فتنه.....
۷۰	روستای کلاتی، مأمنی رام و آرام در زیر گام‌های استوار مولانا.....
۷۳	وفات مولانا در کلاتی.....
۷۶	ویژگی‌های اخلاقی مولانا! احمد.....
۹۱	مولانا از زبان دیگران و جایگاه ایشان در میان مردم.....
۹۱	مناقب و کرامات مولانا احمد.....
۹۱	ولی کیست و کرامت چیست؟.....
۹۷	در تعریف ولی و ولایت.....
۱۱۷	فرزندان مولانا احمد.....
۱۱۷	تعدادی از شاگردان و خلفایان حضرت مولانا احمد.....

۱۱۹	فصل دوم.....
۱۱۹	مختصری بر شرح حال، حاج شیخ عبدالله ماسانی.....
۱۲۱	شیخ عبدالله مسند نشین تکیه‌ی ارشاد.....
۱۲۱	بازگشت به ماسان.....
۱۲۳	شور مناسک حج.....
۱۲۵	آغاز تحولات روحی شیخ.....
۱۲۸	در.....
۱۳۱	فرزندان حاج شیخ عبدالله.....
۱۳۳	فصل سوم.....
۱۳۳	نگاهی گذرا بر زندگی علامه حاج شیخ عبدالقادر مولانائی.....
۱۴۳	از ازدواج تا وفات حاج شیخ عبدالقادر.....
۱۴۷	فرزندان شیخ.....
۱۴۸	خلفا و شاگردان شیخ.....
۱۴۹	در مرثیه‌ی جناب شیخ.....
۱۵۵	نامه‌ی ماموستا عبدالعظیم مجتهد، علامه حاج شیخ عبدالقادر.....
۱۶۱	فصل چهارم.....
۱۶۱	مدرسه‌ی علوم دینی ماسان، جایگاه و تأثیر دارالعلوم در منطقه.....
۱۶۲	مدرسه‌ی علوم دین ماسان.....
۱۶۳	تأثیرگذاری مدرسه علوم دینی ماسان بر آسمان کردستان.....
۱۶۳	اموری که در مدرسه‌ی علوم دینی ماسان به آن اهتمام داشتند.....
۱۶۴	مدیران و سرپرستان دارالعلوم ماسان.....
۱۶۴	مدرسین مدرسه‌ی علوم دینی ماسان.....
۱۶۵	اسامی تعدادی از طلابی که در ماسان تحصیل نموده‌اند.....
۱۷۳	سخنی با جوانان.....

تقدیم به روح پرفتوح اعلیٰ جد
بزرگوار حضرت مولانا احمد کمانگر
نقشبندی که از سرچشمه ی پاک و
زال قرآن و سنت، نور و معرفت را
در دست گرفته و حلقوم تشنه ی
دستار وادی عشق و عرفان را سیراب
نمودند

پیشگفتار

بسمه تعالی و به نستین

ای خدای پاک و بی‌انبار و یار
دست‌گیر و جُرم ما را درگذار
یاد ده ما را سخن‌های رفیق
کان به رحم آرد تو را ای خوش رفیق
گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن
مصلحی تو، ای تو سلطان سُخُن
که داری که تبدیلش کنی
چو جویِ خون بود، نیلش کنی
این‌چنین کاری‌ها کار توست
این‌چنین اکیرها را توست
(مقدمه، دفتر دوم)

کتابی که پیش رو داریم، شرح مختصری است از زندگی و خدماتی
وارسته و عالمی فقیه و خجسته از تبار نیکان و بزرگان؛ خادم شریف و
پیر طریقت، مروج دیانت و تقوی، قطب عرفان و مرشد و راهنمای حق
جویان؛ حضرت مولانا احمد کمانگر (۱۲۷۸-۱۲۰۰ هـ.ق) و تنی چند از
فرزندان و نوادگانش، که با کوشش و تکاپوی خستگی‌ناپذیر فقیه جوان،

فاضل باذوق آقای شیخ فاتح خالدی (مولانایی) گردآوری و نگارش یافته است.

هرچند آن بزرگان همواره کوشیده‌اند تا در سکوت و دور از خودنمایی به هدایت و ارشاد خلق و عبودیت خالق بپردازند، مع‌هذا رازهای زهد و ورع و تسلط و تبحر در معارف اسلامی، شیوایی بیان و قدرت بیان ایشان چنان جاذبه‌ای داشته که از منطقه‌ی سکونتشان در کردستان فرار گرفته و در عهد خود شهرت یافته‌اند و مریدان و طالبان علم بسیاری در نقاط مختلف به مکتب و مدرسه‌ی دینی تأسیس شده بوسیله‌ی آنان گری کرده و پرورش یافته‌اند که همگی از خادمان ممتاز شریعت و طریقت به شمار آمده و تربیت یافتگان آنها نیز همچنان سالها خدمات گذشتگان را در منطق آن دین دینال کرده و ادامه می‌دهند.

همان‌گونه که مؤلف محترم در متن کتاب نگاشته است، مولانا احمد در نوجوانی پس از آموختن قرآن مقدمات صرف و نحو عربی طبق رسم متداول طلاب علوم دینی در آن دوران به منظور بهره‌وری از حوزه‌ی درسی و خوشه‌چینی از خرمن دانش مشایخ علوم قرآن و تفسیر و حدیث، فقه و اصول بلاغت، ادبیات عرب و سایر معارف اسلامی به سیر و سفر در نقاط مختلف پرداخته، از سنجندج شریعتیه و رنواحی کردستان ایران و عراق، سلیمانیه، بغداد، دهلی و در هر مکانی مدتی توقف و به تلمذ پرداخته است.

در سال ۱۲۲۴ هجری قمری در عراق با یکی از خلفای شیخ عبدالله دهلوی پیشوای طریقت نقشبندی در آن عصر - که به امر مرشدش

جهت دیدار عارف بزرگ «مولانا خالد شهرزوری» (پیشوای طریقه‌ی نقشبندیه در عراق و کردستان ایران)، به عراق آمده بود؛ برخورد می‌کند و در اولین دیدار چنان شیفته‌ی اخلاق و گفتار و رفتار این پیک نیکوکار عالم می‌شود که انقلابی در درون وی ایجاد و جاذبه‌ای معنوی او را بر سبیل سرنوشتی تازه می‌کشد و بالاخره به شرحی که در کتاب مسطور است، دیدار شیخ عبدالله در دهلی و بیعت با وی شتافته و با ارشاد ایشان راه را بر سلسله‌مانیه و بغداد با مولانا خالد ملاقات و مدارج طریقه‌ی نقشبندیه را با اعلای مرتبه پیموده، آنگاه مأمور ارشاد و ترویج این طریقه در زادگاه و وطن خود گردیده، به ایران مراجعه می‌کند و در دو مسیر که هر دو به یک نقطه و باب واحد ختم می‌گردد - ترویج شریعت و تعلیم طریقت - به خدمت خلیفان پردازد.

و اما چون مسئله تصوف در دنیای اسلام و راه پر پیچ و خم و غموض پر اسرار آن در طول زمان تعبیر و تفسیرهای گوناگون را پدید آورده و درباره‌ی منشأ آن نظرات مختلف بیان شده است، اشاره‌ای کوتاه و اجمالی در این باره بی‌مناسبت نیست که ذیلاً به آن می‌پردازیم:

برخی از محققان و مستشرقین که در موضوع تصوف و راه و منشأ آن به بررسی و تحقیق پرداخته‌اند، آن را اسلامی شده و یا دنباله رسم پشت پا زدن و ترک علایق دنیوی راهبان مسیحی و دیرنشینانی گفته‌اند که قبل از ظهور اسلام در مغرب زمین و نقاطی در خاورمیانه خصوصاً سرزمین شام؛ می‌زیسته‌اند و زندگی خویش را وقف عبادت و ریاضت و تفکر در معرفت الهی ساخته بودند، و یا در تعلیم زردشت و مانی یا در

حکمت نو افلاطونی یونان باستان یا اینکه روش برگرفته از جوکیان و مرتاضان هند و راهبان برهمایی و بودایی.

اما با تدقیق و مطالعه در اصول اولیه‌ی اسلام و زندگانی پیامبر عظیم الان ﷺ و صحابه‌ی کرام روشن می‌گردد، آنان که تصوف اسلامی را دنباله آیین‌های هندو و مانویان و راهبان مسیحی مشرق زمین و غیره بنداشته‌اند، اشتباه بوده و دلیل آن عدم شناخت صحیح از ماهیت عرفان اسلامی، فقد درکِ اوج پرواز معنوی و بی‌خبری آنان از پهنای آسمان اندیشه‌ی عرفای مسلمان و یا اینکه بینش سطحی و مادی‌گرایانه‌ی آنان می‌باشد. بعد از علی‌ه الرحمه - می‌فرماید:

طیران مرغ دیدی، در زبای بند شهوت

در آری تا ببینی، طیران آدمیت

به هر جهت با تأمل و تعمق در زندگی عارفان اولیه که از زاهدان و علمای بزرگ دین و به قرآن و حدیث مستمسک بوده، حتی غالباً خود از مفسران و محدثان به نام بوده‌اند، می‌کنیم که شهرت و آوازه‌ی آنان در زهد و تقوی، خواص و عوام به هم معاصر و دوران‌های پس از ایشان را به تکریم و احترام و چه بسا پیرو را داشته است.

علاوه بر اصحاب صُفّه که از یاران و متابعان حضرت رسول اکرم ﷺ بودند (و از این رو بعضی کلمه‌ی «صوفی» را منسوب به نام آنان و مشتق از صُفّه گفته‌اند و یا به مناسبت ساده‌زیستن و پشمینه‌پوشی، آن عنوان را مشتق از «صَوْف» به معنی پشم، دانسته‌اند.) بسیاری از این بزرگان در

همان دوران صدر اسلام در مکتب صحابه و تابعین پرورش یافته‌اند، بنابراین ریشه‌ی اصلی عرفان اسلامی را که بر اساس ورع و تقوی و مبالغه در زهد و ریاضت پایه‌گذاری شده است؛ در قرآن و سنت حضرت ختم‌المرتب صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی کرام و تابعین باید جست، چنانکه شیخ عذر زنجانی در تذکرة الاولیاء «حسن بصری» را «آن پرورده‌ی نبوت، و آن خو کرده‌ی نبوت، آن کعبه‌ی عمل و علم؛ آن قبله‌ی ورع و حلم، آن سبق برده به احباب صبری، صدر سنت، حسن بصری رحمه الله» می‌نامد و می‌گوید: «مادر او مولانا ام‌اللمه رحمها الله بود.»

از اواسط قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری در مکتب تصوف فرقه‌ها و آراء و عقاید مختلف به تدریج ظاهر گردید و کسانی چون «حسین بن منصور حلاج» (مقتول در نهمه‌ی ۳۰۹ هـ.ق)، بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ هـ.ق)، ابوالحسن خرقانی، امام ابوالقاسم قشیری (متوفی ۴۶۵ هـ)، امام ابو حامد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـ)، احمد غزالی (متوفی به سال ۵۲۰ هـ) و بزرگان کثیری از عرفا که بنیان‌گذاران مکاتب متفاوت در تصوف بوده‌اند و آنان که سبب تألیف و تصنیف زده‌اند از آثار ارزشمندی در نشر و نظم از خود به یادگار گذاشته‌اند که نه تنها در دیار اسلام، بلکه در سراسر جهان متمدن به عنوان میراث فرهنگ و تمدن معنوی بشریت معرفی و ماندگار شده‌اند، مانند کتاب احیاء علوم الدین امام غزالی، حدیقة الحقیقه و سیر العباد الی المعاد از سنایی غزنوی و مثنوی‌های عرفانی عطار منجمله شاهکار رمزی منطق الطیر، مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی معروف به

مولوی و بسیاری آثار دیگر که بحث در این باره وسعت مقال و زمانی دیگر و مستقل می‌طلبد.

در پایان توضیح این نکته ضروری می‌باشد که عرفان واقعی و صرفیان حقیقی، جدایند از متصوفانی که با تکبر و نازش و یا احیاناً تواضع و تظاهر به سادگی تصنعی با تمسک به چرس^۱ و بنگ را سیر در راه و عبادت و شانه‌ی وصول به مدارج عالی کمال و رهایی از هر قید و بند عنوان می‌کنند.

در خاتمه سرفیه و بالندگی هرچه بیشتر مؤلف ارجمند را در ادامه‌ی این راه و خدمت به معارف اسلامی، از حیّ لایزال مسألت دارم.

والحمد لله و صلی الله علیه و آله و سلم

طیفور بهرامی کمانگر

۱۳۹۲/۱۲/۱۹

۱- چرس: ماده‌ی سقزی مخدر و سمی که از گیاه شاهدانه می‌گیرند.

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله و الصلوة و
السلام على افضل الانبياء و المرسلين و على آله و صحبه المجاهدين و جميع
احباب

ای خدا، افضل تو حاجت روا

باتو نام هیچ کس نبود روا

این قدر ارادت بخشیده ای

ای دین، بس عیب ما پوشیده‌ای

قطره‌ای دانش که بخشیدی ز ما

متصل گردان به دریاهاى خویش

قطره‌ای علم است اندر جان من

وارهانش از هوای رزخ خاک تن

پیش از آن کین خاک‌ها خسفش^۱ کند

پیش از آن کین باده‌ها نسفش^۲ کند

۱- خَسَف: به زمین فرو بردن، از میان بردن، ناپدید شدن.

۲- نَسَف: بنا را از پایه و بنیاد کردن و ویران ساختن.

حمد و ثنا و ستایش خدایی را سزااست که انسان را به نعمت عقل خلعت بخشید تا حق را از باطل تشخیص داده و بر اساس آموزه‌های او ﷺ در مسیر معرفت و کمال گام نهد تا آن هنگام که به سر منزل مقصود برسد. و درود و سلام و برکات بی پایانش بر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی ﷺ کسی که دنیا را به آفتاب شرع مقدسش منور و خلائق را با نور معرفت تبیینانش، از بادیه‌ی ضلالت و گمراهی به وادی سعادت رهنمون گرداند.

اما بعد:

کردستان عزیزمان از مبدع علم، عرفان، ادب و فرهنگ بوده و هست. در این خطه‌ی علمی و ادبی، شعرا، نویسندگان، عارفان و بزرگمردان کثیری پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند. مصلحان و رناییونی که وجود تابناکشان فضای عالم را منور و عالم اندسی‌شان، جهان را پر از شمیم یاد خدا می‌کرد. فرهیخته‌گانی که به روشی تاریخی و آثار به جا مانده از ایشان، نه تنها از دیگر اقوام کمتر نبر، بلکه عاملی جهت بالندگی سائر ملل نیز بوده‌اند چنان که همیشه مراکز علمی و دینار این دیار غیور، اعم از (دارالاحسان، دارالعلوم ماسان، به‌رده رهس، بانک، سلیمانیه و...) مملو از دانش‌پژوهان دیار دیگر بوده و بزرگان زیادی از اطراف و اکناف دنیا جهت یادگیری و آموزش مسائل علمی و پرورش مسائل روحی و عرفانی، به این دیار کوچیده‌اند و در پرتو تعالیم ایشان

همه‌ها جسته‌اند. کم نبوده‌اند بزرگان و دلیر مردانی که حتی نام و نشانی از آن‌ها به جا نمانده است، که این مسئله خود نیز دلایل فراوانی دارد از جمله چپاول و غارتگری‌های عدیده‌ای که در طول ادوار مختلف بر این ملت سواره و حاکم بوده است. البته گاهی اوقات هم حرکت خود این بزرگان به خاطر حذر جدی از آفت مهلک و خطرناک شهرت، که گمنامی را بر نام ایشان تحمیل داده اند مزید بر علت بوده است.

به هر حال باید این را در دامن خود پرورده که تمامی جهات مختلف این سرزمین تأثیرات بسزائی داشته‌اند.

یکی از این راد مردان تاریخ سواره‌های تپاک، که همانند خورشید بر آسمان علم و عرفان آن دوران کریمانه درخشید و شیفتگان علم و ادیب را از فهم و درایت خود سیراب نمود حضرت مولانا احمد کسانگر (کوله‌ساره‌ای) می‌باشد که متأسفانه با وجود زحمات بی‌وقفه‌ی آن حضرت و تلاشش در جهت تبیین مسایل علمی و بارور شدن عرفان اسلامی هیچگاه، آنگونه که در خور شخصیت والای ایشان باشد، سامانی نشده، که این مسئله بسی جای شگفتی و ناخرسندی است؛ چرا که محققانی که در این وادی گام نهاده‌اند و قلم فرسایی کرده‌اند کمتر به مقام شامخ و والای ایشان، که یکی از خلفای بزرگ و برجسته‌ی حضرت مولانا خالد شهرزوری می‌باشد، پرداخته‌اند.

آری! همان گونه که ذکر شد، به راستی حضرت مولانا احمد سهم بسزایی در بارور ساختن اندیشه و عرفان اسلامی، کردستان ایران و پالایش تصوف اسلامی داشته‌اند.

به حقیقت می‌توان، وی را یکی از احیاگران و پالایندگان مکتب بزرگ نقشبندیان برشمرد که سرچشمه‌ی زلال آن، از خواجه یوسف همدانی آغاز شد. از عارف بزرگوار خواجه عبدالخالق غجدوانی گذر کرد و در روزگار شیخ محمد بهاءالدین نقشبند به اکمال رسید و بعدها و پس از قرن‌ها نیز حسن ناس مبارک در گوش جان مولانا احمد طنین انداز شد و ایشان هم همانند اساتید و گذشتگان صالحش و با تأسی از استاد و مرشد محبوبش حضرت مولانا احمد شهرزوری در جهت پالایش این مکتب که دستخوش تغییر و تحول فراوانی شده بود، برآمد.

منهجی که بنیان آن بر توحید و یک‌گویی خدای سبحان بود و بس. مکتبی که، اصول و موازین آن بر اساس تبعات ان‌قرآن و سنت نبوی و اجتناب از بدعت پایه‌گذاری شد.

تفکری که با معنا بخشیدن به زندگی انسان‌ها و کاوش در دل عشق و محبت به تنها مستعان و مستغاث در قلوب آدمیان، حرکتش را با حرکت و جهش مجموعه‌ی مخلوقات که دائماً در تسبیح و تقدیس الهی‌اند هم آوا و هم نوا ساخت.

چرا که: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَنْسِجُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱

جمله ذرات عالم در جهان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سميع و بصير و خوشيم

با شما نامحرمان ما خامشيم

چونکه اند عالم جان می‌رویم

جمله جان جمادان کی شویم

آنچه که پیش رو ییید حضری است بر شرح حال و بیوگرافی
حیات قطب العارفین و مراد السالکی حضرت مولانا احمد کوله‌ساره و
تنی چند از اولاد و احفاد ایشان که در اقامه یادآوری و ذکر وقایع حیات
گهربار ایشان حقی بود بر گردن ما چرا که به تعمر شیخ سفیان ثوری
(تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین).

در این نوشته سعی بر آن شده، تا جایی که ممکن است، واقعیات را به
رشته‌ی تحریر هر آورم و از روایات متضاد و چه بسا ساختگی گم‌نه‌ی

۱- بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (چرا که زبانشان را نمی‌دانید و از ساختار آسراآمیز عالم هستی و نظام پیچیده جهان آفرینش سجدان مطلع نیستید. پس هماهنگ با سراسر جهان هستی به یکتاپرستی بپردازید و از راستای جملگی کنار نروید و دور نشوید. درهای توبه و برگشت به سوی یزدان جهان به روی همگان باز

راویان بر حذر باشم چرا که، آنچه به زعم این قلم مفید واقع آمد، برجسته نمودن حرکات و خدمات بی شائبه‌ی مولانا می‌باشد که بدون هیچ چشم داشتی، سالیان متمادی، عمر مبارک خود را وقف آن نمود، نه داستان‌ها و روایات متناقض راویان که دال بر کرامات ایشان می‌باشد. به هر حال نوشته‌ی حاضر نقل سوانح ایام حیات مولانا احمد و اولادش می‌شد البته به دور از خیال‌پردازی.

کمی می‌دانم که لازم می‌دانم به آن اشاره شود این است که، با توجه به اینکه مولانا احمد یک بیضایی در مسائل عرفانی و بالأخص طریقه‌ی نقشبندیه داشت، بر اشاراتی کوتاه به تصوف و ماهیت آن و همچنین آغاز پیدایش طریقه‌ی نقشبندیه و اصول و موازین آن نمود، امید که مورد پسند ذات العزیز هدایت و خوانندگان گرامی قرار گیرد.

انشاءالله

تصوف چیست:

تعریف جامعی که حاوی تمامی طرق و روش صوفیه باشد، یافت نمی‌گردد^۱، زیرا با توجه به تحولات و تطوراتی که در داخل نهضت‌های تصوف ایجاد شده و اختلافات و انشعابات فراوانی که بر این تفکر حاکم گردیده است نمی‌توان تعریف واحدی را برای تصوف بیان نمود. من باب مثال: نیکلسون از روی منابع علمی عرفانی تا قرن پنجم ه.ق توانسته است در حدود ۸۷ تعریف گوناگون راجع به تصوف فراهم نماید.

اینک بعضی از تعاریفی که صوفیه از تصوف ذکر کرده‌اند بیان می‌گردد:

- تصوف عبارت است از گرفتن حقایق و گفتن دقایق و نومید شدن از آنچه هست در دست خلاق.
- تصوف اصطفا است هر که گزیده شده از سوی خداوند است.

۱- تصوف در لغت به معنی بشمنه پوش شدن، صوفی شدن و بشمنه پوشی آمده است.

۲- ابوالفرج جوزی صاحب کتاب تلخیص ابلیس راجع به بیدایش تصوف چنین می‌گوید: این اسم (صوفی) بیش از سال دوست هجری پیدا شد و صوفیان آن زمان سخنان زیادی گفتند و تغییرات بسیار کردند و حاصل آن، این است که: تصوف عبارت است از ریاضت نفس و مجاهده طبع برای اینکه اخلاق رذیله را به اخلاق جمیله از قبیل زهد و حلم و صبر و اخلاق و صدق و مانند آنها از خصال پسندیده که در دنیا و آخرت ستوده است، بدل کنند.

- تصوف صفوت است و مشاهده.
- تصوف حسن خلق است.
- تصوف متخلق شدن به اخلاق^۱ نیکو و از هر خلق پیست و دنی فاصله گرفتن است.
- تصوف عبارت است از صفا و مشاهده.
- تصوف یعنی نفس را در راه عبودیت انداختن و از خود فارغ شدن و تنها به حق تسلیم بودن.
- تصوف آتش شناخت و پایانش توحید است.
- تصوف ایستادن است بر افعال حسن.
- تصوف نه رسوم است و نه علوم، لیکن اخلاق است.
- تصوف صفوت ربیست بعد از کدورت بعد.
- تصوف ترک جمله‌ی نصیب‌های نفس است برای نصیب حق.
- تصوف بر سه خصلت استوار است: ۱- تعلق ساختن به فقر و افتقار، ۲- محقق شدن بیدل و ایثار، ۳- ترک کردن اعتراض و اختیار.

۱- نکات اخلاقی دارای دو بُعد می‌باشد: ۱- بُعد سلبی، ۲- بُعد جذبی و اکتبی. در این که عرفا متخلق به اخلاق ایجابی بوده‌اند هیچ شک و گمانی در آن نیست، اما لازم به ذکر است که بُعد اکتبی در میان این دسته از بزرگان، بسیار مشهود و محسوس است و عرفا همواره کوشیده‌اند تا در تمامی عرصه‌های اجتماعی از جمله جهاد و تلاش برای برپایی قسط اجتماعی دخیل باشند که در میان این رادمردان می‌توان به مجاهدینی همچون: عبدالله مبارک، حاتم اصم، شفیق بلخی، ابوعبدالله محمد بن الخفیف، نجم‌الدین کبری، جنید بغدادی، بهاء ولد، عطار نیشابوری، مولانا جلال‌الدین، امام ربانی و در این اواخر در کردستان رجالی چون شیخ سعید پیران و بدیع الزمان سعید نورسی (رحمهم الله) اشاره نمود.

• تصوف صغای اسرارست و عمل کردن به آنچه رضای جبار است و صحبت داشتن با خلق بی‌اختیار.

• تصوف معتکف بودن است بر در دوست، و آستانه بالین کردن اگر می‌انند.

• تصوف دشمن دنیا است و دوست مولی و...

آنچه که ذکر شد گزیده‌ای بود از تعاریفی که بر تصوف نگاشته شده است هر چند که اختلاف نظر در ظاهر این تعاریف دیده می‌شود و لیکن وجه مشترکی در کلیه این تعاریف نیز دیده می‌شود که آنهم گسستن از خود و پیوستن به خداست. قطعاً از هر آنچه دلبستگی‌اش نگذارد تا پیام حق را بشنود و سپس حرکت به سوی مقصود و معبود؛ پاک شدن درون از کلیه‌ی ردائیل اخلاقی و حرکت در مسیر فضائل اخلاقی.

آغاز پیدایش طریقه‌ی نقشبندیه:

کلمه‌ی نقشبند صفت مرکب فاعلی است از مصدر نقش بستن و به معنای تصویرگری و نقاشی آمده است. کسی که صورتی را بر چیزی ش کند.

مولانا پیران دربارہ‌ی معنی و وجه تسمیه‌ی نقشبند غالباً چنین نوشته‌اند: «شیخ بهاءالدین، از کثرت ذکر به مرتبه‌ای رسید که لفظ جلاله‌ی (الله) بر قدر وی نقش بست بدین جهت به نقشبندیه معروف گردید. هم‌چنین که ساعر نقشبندی در یکی از اشعارش چنین سروده است:

ای برادر در طریقی نقشبند

ذکر حق را در دل خود نقش بند

همچنین فرموده‌ی خواجه محمد پارسا گویا: «بدی ارزشمند بر این مطلب می‌باشد: مداومت بر ذکر به جایی می‌رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی می‌شود... و در آن حال ذاکر به واسطه‌ی آمیختگی مذکور هیچ تفرقه و تمیز نتواند کرد که در میان دل و حقیقت ذکر... دل او را به مذکور ارتباط بر وجهی شده که غیر مذکور، در دل و اندیشه‌ی او گنجایی ندارد.

طریقه‌ی نقشبندیه منسوب به شیخ بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۱۷-۷۹۱) می‌باشد لیکن می‌توان گفت که بنیان این طریقه، سه قرن

نبیل از شیخ بهاء‌الدین توسط سه تن از بزرگان مشایخ اهل تصوف شیخ ابو علی فضل بن محمد فارمدی (متوفی ۴۷۷)، خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵) مدیریتاً به‌گذری شد. همچنین می‌توان گفت که طریقه‌ی نقشبندیه حقیقتاً در دنیا و همان طریقه‌ی خواجگان می‌باشد. به هر حال این طریقه میخته‌ای از تعالیه‌ی راه‌های خواجه عبدالخالق غجدوانی و شیخ بهاء‌الدین نقشبند می‌باشد.

این طریقه ابتدا در خارا میانه مردم متوسط الحال شهری رواج پیدا کرد، ولی بعدها در بین طبقات ممتاز جامعه اعم از امیران و محتشمان نیز نفوذ پیدا کرد به طوری که نقشبندیان در راه‌های بعد صاحب عزت و حرمت شدند و در دستگاه‌های حکومتی نفوذ پیدا کردند. فاما بنیان این طریقه در اصل اعتراضی بود به تصوفی که در پی‌ی شده بود به نحوی که پیش از آنکه به اصل و معنای عرفان بپردازد به امور رسوم تکیه می‌کرد. می‌توان گفت خواجه عبدالخالق غجدوانی و یوسف همدانی نقشبند به حقیقت مصلحان بزرگ تصوف اسلامی بودند که به علیه تفکرات باطلی که بر تصوف مستولی شده بود قیام نمودند.

در واقع مکتب نقشبندیان عکس‌العملی بود به عملکرد صوفیای خانقاهی، چله نشین، خلوت گزین بیکاره و درویشان قلندروش یاوه نرد؛ چنان‌که شیخ بهاء‌الدین نقشبند صوفیانی را که پای همتشان به قید (سلسله) بود به سخره می‌گرفت و (سلسله‌ها) و (کرسی‌نامه)هایی را که

صوفیان درباری شده برای خود ساخته بودند و بدان تفاخر می‌ورزیدند بی‌ارج می‌شمرد و همیشه می‌فرمود: در راه تهذیب و کمال آدمی از سلسله کاری بر نیاید از خود بآید طلبید و در خود باید جست. هنگامی که یکی از مریدان آن وی سؤال کرد که سلسله‌ی شما به کجا می‌رسد؟ تبسم فرمود و گفت: «از سلسله کسی به جایی نمی‌رسد.» و اما غلامان ایشان به تصوف درباری شده، به این دلیل بود که در عهد تیمور غلامان و افراتیون نیز در میان صوفیه راه یافته بودند چنان که وابستگان به این نوع فکر و عملکرد، مقید به آداب شرع و عرف نبودند و از خود به این نام، بدعت‌های مخالف شریعت انجام می‌دادند که پیروان سنت نبوی را به بدعت‌های مخالف ساخت، بدین جهت در پی اصلاح صوفیه برآمدند.

اساس طریقت نقشبندی

اساس این سلسله به تبعیت از سنت نبوی و حفظ آداب شریعت و دوری گزیدن از بدعت پایه‌گذاری شده و تمامی شیخ بزرگ بر این قول متفق‌اند که رکن رکن طریقه‌ی نقشبندی التزام به سنت است و اتباع سنت. همچنان که در کلام شیخ بهاء‌الدین نقشبند چنین آمده است که از ایشان پرسیدند: شما را به چه می‌توانه یافت؟ فرمود: «به تشرع» و در جایی دیگر می‌فرماید: «ما هر چه یافتیم به فضل، به برکت عمل کردن

به آیات قرآن و احادیث نبویه و طلب کردن نتیجه از آن عمل و رعایت تقوی و حدود شرعیه و قدم زدن در عزیمت و عمل کردن به سنت و جماعت و اجتناب از بدعت بود.^۱ همچنین شیخ در جای دیگر چنین می‌نویسد: «طریقه‌ی ما از نوادر است. عروۃ الوثقی است. چنگ زدن در ذیل متابعت سنت مصطفی (صلی الله علیه و علی آله و جمیع احبابه) است و اقتدا به آثار صحابی کرام او نمودن (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین).»^۲ ناگفته نماند که در گمان اصلاف شیخ بهاء الدین نقشبند از این گونه سخنان بسیار است، مثلاً از نقل ابراهیم بن محمد نصرآبادی (متوفی ۳۶۹ ه. ق) هنگامی که از تصرف اخلاقی گریز می‌کرد موازین و پایه‌های آن را بر ملازمت کتاب و سنت و اجتناب از بدعت و... بیان می‌دارد:

اصل التصوف ملازمة الكتاب و السنة و ترک الاسواء و البدع و تعظیم حرمت المشایخ و روية اعدار الخلق و المداومة علی الطهور و ترک ارتکاب الرخص و التأویلات.^۳

همچنین خواجه عبدالخالق غجدوانی در وصایای خویش می‌نویسد:

بر تو باد بر سنت و جماعت ملازمت نمایی و بر طریقت سنت قدم نهی

۱- رساله انسیه، یعقوب چرخ‌ی.

۲- انیس الطالبین ص ۶۹

۳- الرساله القشیریة ج ۱ ص ۲۲۳.

که هر چه نو بیرون آورده‌اند، آن مخالف سنت و جماعت است (وصایای خواجه)^۱ که بعدها همین امر مبارک (التزام به سنت و اجتناب از بدعت) سبب گردید تا طریقه‌ی نقشبندیه به سرعت پیشرفت نماید و علما و مشایخ بزرگی به جرگه‌ی نقشبندیان پیوندند.

اصول و بنیادهای نقشبندیان

صاحب کتاب ریحان العین الحیات (مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی) آورده است که: بنای طریقه‌ی نقشبندیه بر یازده اصل می‌باشد که هشت اصل او را این است: توسط خواجه عبدالخالق غجدوانی بنا نهاده شده و سه اصل به امامیه توسط شیخ بهاءالدین به آن افزوده گردیده است که این یازده اصل به شرح ذیل می‌باشد:

- هوش در دم
- نظر بر قدم
- سفر در وطن
- خلوت در انجمن
- یاد کرد
- بازگشت
- نگاهداشت
- یاد داشت

- وقوف زمانی
- وقوف عددی
- وقوف قلبی

۱- «فليس ردم: حفظ النفس عن الغفلة عند دخوله و خروجه و بينها، يكون قلبه حاضراً مع الله في جميع الأنفاس. و به عبارتی یعنی، هر نفس که از درون بر آید، هیچ‌گاه از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت به آن راه نیابد.

۲- نظر بر قدم: آنست که سالک در وقت رفتن و آمدن در شهر و صحرا و همه جا، نظر او بر پشت پای باشد تا نظرش پراکنده نشود و به جایی که نمی‌باید نیفتد.

۳- سفر در وطن: سفر السالك من عالم الخلق الي جانب الحق و من حال الي حال احسن منه، او من مقام احسن منه و در عبارتی آن که راهرو در خلق و طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری در صفات ملکی و از صفات ذمیمه به صفات حمیده سوق یابد.

۴- خلوت در انجمن: از حضرت بهاءالدین پرسیدند که بی‌طریقه‌ی شما بر چیست؟ فرمود: خلوت در انجمن به ظاهر با خلق و به باطن با حق. ان يكون قلب السالك حاضراً مع الحق في الاحوال كلها، غائباً عن الخلق مع كونه بين الناس.

۵- یاد کرد: به معنی ذکر آمده است که ذکر در تمامی طرائق تصوف از اهم امور می‌باشد و غرض از آن حصول ملکه‌ی جمعیت است که در طریقه‌ی نقشبندیه ذکر جهری جائز نمی‌باشد و فقط ذکر، باید قلباً انجام

گیرد به طوری که ملکه‌ی وجود گردد. ذکر قلبی در نزد مشایخ این طریقه به دو گونه است:

- ذکر به اسم ذات (اسم ذات همان لفظ جلاله‌ی الله است)
- ذکر به نفی و اثبات (نفی شرک و اثبات توحید، نفی و اثبات لا اله الا الله می‌باشد)

عبدالرزاق: صاحب کتاب رشحات عین الحیات در این باب چنین می‌نویسد: این کلمه برای نفی کردن هر خاطر نیک و بدی است از درون سالک. تا آنکه دانش از شائبه‌ی غیر، خالص ماند و سر او از ماسوی الله فارغ گردد. چنانچه به کسی و به چیزی نیندیشد به طوری که بعد از هر ذکر این عبارت را با زبان دل بگوید: (الهی انت مقصودی و رضاك مطلوبی)¹.

۷- نگاه داشت: یعنی حفظ قلب از دخول خواطر (یا به صورت مطلق یا در هنگام ذکر) که در مناهج السیر - بیان آمده است: محافظت کیفیت آگاهی و حضور، که به ذکر شریف حاصل می‌گردد به نحوی که خطرهای از غیر حق به دل راه نیابد.

۸- یاد داشت: برخی از بزرگان نقشبندیه در این باب چنین گفته‌اند: یاد داشت آن است که ذاکر به هنگام ذکر نفی و اثبات را در حضور مذکور نگاه دارد. صاحب رشحات می‌گوید: یعنی دوام آگاهی به حق بر سبیل ذوق.

۹- وقوف زمانی: حضرت بهاء‌الدین نقشبند در شرح این باب می‌فرماید: «وقوف زمانی که کارگزارانده‌ی رونده‌ی راه است، آن است که بنده واقف احوال خود باشد که در هر زمانی صفت و حال او چیست، آیا موجب شکر است یا موجب عذر.» و به تعبیر مولانا عبدالرحمن جامی: «وقوف زمانی عبارت از محاسبه‌ی اوقات است که به تفرقه می‌گذرد یا به جمعیت.»

۱۰- وقوف عددی: عبارت است از رعایت عدد فرد در ذکر با یک نفس و به تعبیر شیخ بهاء‌الدین، رعایت عدد در ذکر قلبی برای جمع خواطر متفرقه. شیخ علاء‌الدین عطّار نیز در این مورد چنین می‌گوید: «در ذکر بسیار گفتن شرط نیست باینکه هرچه گوید از سر وقوف و حضور باشد تا فایده بر آن مترتب شود.»

۱۱- وقوف قلبی: یعنی اینکه ذاکر تمام ذکر متوجه باشد به قلب صنوبری که (حقیقت جامعه و مقرّ لطیف قلب) است و نگذارد که قلب از ذکر غافل گردد و آن را گویا به ذکر گرداند. به تعبیر شیخ بهاء‌الدین نقشبند: «ذکر دور شدن غفلت است، وقتی غفلت دور شود، ذاکر می‌شوی اگر چه خاموش باشی» و همچنین در عبارتی دیگر می‌فرماید: «رعایت وقوف قلبی در همه‌ی احوال (خوردن، سخن گفتن، راه رفتن، فروختن، خریدن، وضو گرفتن، نماز گزاردن، قرآن خواندن و غیره)»

است و باید یک چشم برهم زدن از خدا غافل نباشد تا مقصود حاصل گردد.»^۱

این بود مختصری راجع به تصوف و طریقه‌ی نقشبندیه و اصول و موازین آن. خداوند بزرگ را شاکرم که به این بنده‌ی حقیر و کم مقدار خود، فرصتی عنایت فرمود تا مدتی را در خدمت این بزرگان علم و عرفان زانوی تلمذ زده و زندگانی پربارشان را با قلمی شکسته به رشته‌ی تحریر آورم.

پایان کلیه‌ی کسانی که اینجانب را در جمع‌آوری این مطالب یاری رساندند تشکر و قدردانی را می‌نمایم و از خداوند منان توفیق روزافزون همه‌ی این عزیزان را خواستارم که از جمله‌ی ایشان می‌توان به پسر عاری گرامی جناب شیخ محمد صالح مولانائی کمانگر حفید خانقاه حضرت مولانا سید ماموستا سید حسین حسینی، عموهای گرامیم شیخ مصطفی و شیخ صالح و شیخ طاهر مولانائی اشاره نمود. همچنین لازم به ذکر است که از جناب نور خان بهرامی کمانگر، که با لطافتی خاص زحمت ویرایش کتاب را بر عهده داشتند تشکر و قدردانی کنم.

خداوند اجر جزیل را به همه‌ی این عزیزان عطا فرماید. همچنین از کلیه‌ی خوانندگانی که این رساله را مطالعه می‌فرمایند تشکر دارم تا به ایرادات و نواقص آن به دیده‌ی اغماض بنگرند و از من گزارش داده دفتر، که طفل مکتب عشقم بیشتر و بهتر را انتظار نداشته باشند.

پروردگارا متضرعانه از درگاه با عظمت مسئلت می‌دارم تا الطاف بی‌پایان خود را بر قلوب بیمارمان نازل فرمائی و هیچ‌گاه به حال خود و به سود نفس اماره، رهایمان نسازی که تو قادر مطلق و تنها مستعان و فرمان‌رسان مایی.

ی خداوند جهاندار کریم

لایزال لم یزل، حیّ قدیم

نیست حرّ لطیف کسی فریادرس

یا اله العالمین، فریاد رس

پادشاه! بندگی خسته‌ایم

در دام هوی پا بسته‌ایم

در بیابان طلب حیران

غرق می‌دری بی‌پایان شده

نیست بی‌فضل تو جان را قوتی

یا غیاث المستغیثین، ی‌تی

و السلام علی عباد الله الصالحین

بندگی بی‌بضاعت و بی‌مقدار خداوند

فتح خالدی (مولانانی) ۱۳۸۷